

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۲۲ آبان ۹۴

خطبه‌ی شهادت حضرت رقیه (س)

شکر و حمد و سپاس بر خالق یکتای آفرینش، آفرینشی که خود فرمود آن را بیهوده نیافریده و به حال خود وا نگذاشته بلکه از روی رحمت و تدبیرش بر همه‌ی امور محیط و مدبر است. نیست معبودی غیر از خداوند حکیم و کریم؛ اوست که عزت را از آن مؤمنان و ذلت و خواری را از آن منافقان و کافران اراده فرمود پس حمد و ستایش شایسته‌ی اوست و برکات پروردگار کریم در جان‌هایی است که همواره در جوش و خروشدن تا دست یداللهی پروردگارش را در جانشان مانند دمایی که در زندگان، به اندازه و میزان محتاج است و در مردگان بی‌نیاز مراقبت؛ پس جانِ زنده به سرچشمه‌ای متصل است که همواره می‌جوشد و حرارتش را در خزانه‌ی قلبش احساس می‌کند؛ خزانه‌ای که قفل و کلیدش، راز و نیاز است و ثروتش عشق؛ آیا می‌توان آن دست را گرفت و به ملکوت سفر نکرد؟ پس مسافران ملکوت، قلب‌هایی زنده است که ضربانش خالقش را می‌ستاید.

شکر خالق یکتا را که حرارت وجود را در منتهای رحمتش آفرید، پس سینه و قلبتان را با یاد پروردگار عالم از حرارت معمولی خارج کنید تا آتش‌فشانی شود که غُرُشش، شیطان را به عجز می‌اندازد و ملکوتیان را شاد می‌کند.

چه زیباست فرمایشات سرور عالمیان حضرت زهرا (س) در توصیف مسافران ملکوت که قلبشان از هجران و عشق پروردگار آتش‌فشانی بود که با گدازه‌های خود باطل و ناپاک را سوزاند و حرارتش برای عاشقان حق، همچون گرمایی دل‌چسب در سرماست.

ما امروز به دور حرارت قلبی می‌گردیم که به ظاهر کوچک بود ولی در باطن، خورشید را به شگفتی واداشت که خود ایشان، خود را این‌چنین معرفی فرموده‌اند: من فاطمه‌ی صغری یا فاطمه‌ی ثانی، دختر حسین بن علی (ع) هستم که به رقیه ملقب شدم؛ پدرم تمام فرزندان خود را به نام پدر و مادر گرامی‌شان نام‌گذاری کردند و نام مرا به لقب مادرشان آراستند و فرمودند: تو را در آینده‌ی زمان، چونان مادرم می‌بینم

که در مدد امامت جان زیباییت به دل خاک می‌رود تا چون گلی در وعده‌ی پروردگار بشکافد پس برای آن وعده بی‌قرار باش تا آن را دریابی. پدرم امام حسین (ع) آن زمان که در مکه‌ی مکرمه بودیم مرا در آغوش گرفت و فرمود: دخترم، آیا به تپش قلب پدر گوش می‌دهی؟ گفتم: بله. فرمودند: برای دخترش چه تند می‌تپد! دلیلش را می‌دانی؟ گفتم نمی‌دانم تا از زبان پدر آن را بشنوم؛ فرمودند: دلیلش حوادثی است که باید با جان کوچک منتظرش باشی تا عمه را یاری باشی مهربان. به پدرم قول دادم که صبور باشم. لحظه‌ی موعود رسید و پدر مرا در آغوش گرفت تا قولی را که داده بودم را فراموش نکنم. به پاهای پدر آویزان شدم و آن‌ها را محکم در آغوش گرفتم؛ پدرم فرمود: دخترم، همواره قرآن را تلاوت کن و بر آنچه مقدر شده صبور باش تا وعده‌ی دیدارمان فرا رسد. پدر رفت و آن روز سخت به پایان رسید و ما همراه امام عصرمان به راه پدر ادامه دادیم. گاه برادرم مرا در آغوش پر مهر امامت می‌گرفت و می‌فرمود: آفرین بر خانه‌ای که از عزیزترین متاعش در راه پروردگارش گذشت.

بله می‌بینیم در خاندان نبوت، لالایی کودکان، قصه‌ی شیدایی و زمزمه‌ی محبتشان آموزش ایمان و حق‌مداری بود؛ باید از آنان آموخت که در تربیت فرزندانمان در عوض یاد دادن ترانه‌ها و شعرهای بی‌حاصل، تقوی و ایمان و قرآن و حق‌جویی را به آنان آموزش دهیم.

در چنین شب‌ها بود که حضرت رقیه (س) به عمه‌ی خود حضرت زینب (س) فرمودند: عمه جان، از قراری که با پدر داشتم یک روز گذشته است؛ شما چه امری می‌فرمایید؟ حضرت زینب (س) رقیه را در آغوش می‌گیرند و می‌فرمایند: زمان قرار را پدرت می‌داند؛ اینک بخواب، او خود امر می‌کند کی به دیدارش بروی. رقیه چشمان خویش را بر هم می‌گذارد. صدای مهربان و دل‌نشین اباعبدالله در فضای جانش به صدا درمی‌آید: دخترم، اینک به وعده‌ام عمل خواهم نمود؛ سکوت شب موقع خوبی برای جهاد است؛ تو بر ذوالجناح که در بیرون کاروانسرا منتظرت است بنشین و پیروزی را با خواندن قرآن کریم اعلام کن. رقیه آرام برمی‌خیزد. امام سجاد (ع) می‌فرماید: کجا می‌روی؟ می‌گویی: بر سر وعده حاضر می‌شوم. امام سجاد (ع) او را در آغوش گرفته و

تا در کاروانسرا مشایعت می‌کند. ذوالجناح منتظر است. رقیه سوار بر ذوالجناح می‌شود و آن‌چنان آیه‌ی افوض امری الی‌الله را تلاوت می‌کند که در شام زلزله‌ای رخ می‌دهد؛ همگان مانند ابراهیم خلیل صدایش را می‌شنوند و ارکان کاخ یزید به لرزه درمی‌آید؛ دیوارهایش ترک می‌خورد و یزید لعنت الله علیه دلیل این سر و صدا را می‌پرسد می‌گویند: دختر حسین بن علی سوار بر اسب پدرش فریاد می‌زند. یزید فرمان می‌دهد تا کودک را به کاخ بیاورند؛ مأموران به طرف رقیه می‌روند؛ امام سجاد (ع) رقیه را از اسب در آغوش می‌گیرند؛ وقتی مأموران می‌خواهند کودک را از امام بگیرند، رقیه به دعوت پدر به ملکوت پرواز کرده و به دیدارش شتافته بود. امام، رقیه را به آغوش زینب (س) می‌دهند تا بر او نماز گذارند و رقیه را در همان محلی که کاروان توقف کرده بود به خاک می‌سپارند. امام سجاد (ع) می‌فرمایند: قبر رقیه باشکوه‌تر از کاخ یزید در شام خواهد شد پس دل آسوده دارید که ملکوتیان در عرش به پرواز درمی‌آیند و امانت‌دارانشان مانند پروانه‌ای بر گردش‌شان می‌چرخند تا نامشان را برکت روح و جان خویش سازند.

حضرت رقیه (س) بعد از عاشورا به امام سجاد (ع) گفت: آنگاه که پاهای پدر را محکم گرفته بودم تا مرا هم مانند علی اصغر به میدان جنگ ببرد او مرا نوازش کرد و فرمود: من در پایان سفر به دیدارت خواهم آمد؛ مراقب باش در بیعت من بهمانی تا تو را نزد خودم ببرم؛ و حضرت رقیه (س) تا پای جان بر این بیعت، استوار باقی ماند و بر آن اصرار ورزید.

جان عالم فدای مولا و سرورمان امام عصر و زمان بقیة الله ارواحنا لک الفدا که با همان مهربانی جدشان امام حسین (ع) که به حضرت رقیه فرمودند: منتظرم بهمان و در بیعتم استواری کن، ایشان نیز هر جمعه در کنار منتظران واقعی و ندبه خوان خود می‌نشینند و می‌فرمایند: مرا ببین، اشک تو را با وصلی شیرین از چهره‌ات می‌زدایم پس منتظرم بهمان من تو را تنها نمی‌گذارم؛ ایمانت را محکم کن، با شیاطین جانت بجنگ تا ملکوتیان، مناجات تو را به عرش ببرند.

ای منتظران کوی عشق، در این زمانه‌ی فتنه و نفاق و کفر در مقابل چنین لطف و مهربانی و سفارش مولایمان چه خواهیم کرد؟ آیا لحظه‌ای به هیجان آمده و بعد فراموشمان شده، دست بیعتمان را آماده‌ی بیعت با همه چیز و همه کس خواهیم نمود و یا تا پای جان بر این پیمان وفادار و استوار می‌مانیم؟ اگر ماندیم باید باور و یقین کنیم که فریاد کودکی سه ساله در راه حق چنان قوی شد که کاخ ظلم را به زلزله واداشت و آن را شکافت. پس در این شب حزن و اندوه سر را بر سینه‌ی حق بگذاریم و فریاد بزنیم: ای خنجرهای باطل، اگر دینم با بریدن سر من، از تباهی نجات پیدا می‌کند پس بیایید و سری که هجران یارش او را بی‌تاب نموده از بدن جدا کنید تا هجران‌ها به پایان برسند و تاریکی‌ها از بین بروند، انتظارها تمام شود و خون عاشقان قلمی شود که عشاق، با آن بنویسند؛ زمان‌ها تکرار شوند و عاشقانِ مسافر طور در پایین کوه انتظار، تو را فریاد کنند که: ما گوساله‌ی سامری را نخواستیم ما منتظر ماندیم تا وعده‌ی پروردگاران محقق شود و زمان انتظار به پایان برسد و جمال آقایمان با ندای هل من ناصر ینصرنی هویدا شود پس همه‌ی منتظران فریاد می‌زنیم:

اللهم عجل لولیک الفرج

بسم الله الرحمن الرحیم

در بازنگری به واقعه‌ی شهادت حضرت رقیه (س) در سال ۸۶ استناد می‌شود به آیه‌ی قرآن کریم که می‌فرماید: در واقع آنان حضرت عیسی (س) را بر دار نکردند. آنچه سربازان یزید حمل می‌کردند سر سربازان خودشان بود که به چشم آنان سر مبارک حضرت اباعبدالله (س) و سایر شهیدان می‌آمد.

بنابراین آنچه در آغوش حضرت رقیه بود و کسی قادر به دیدنش نبود، سر شهیدی بود که از قبل وعده داه شده بود و آنچه در دربار یزید اتفاق افتاد، نه حضرت رقیه بود و نه سر مبارک حضرت اباعبدالله.

از کسانی که این سؤال را مطرح کرده‌اند، انتظار می‌رود پس از گذشت این همه سال متوجه ظاهر و باطن شوند و اگر توان درک آیات کریمه‌ی قرآن را ندارند، صبور باشند و از واقعه‌ی کربلا به حق آن بیندیشند تا مورد سرزنش سال‌های انتظار واقع نشوند.

والسلام

اللهم عجل لوليک الفرج

www.rayatolhoda.com